

**تبیین تاریخی شاخص‌ها و پیامدهای سیاسی-اقتصادی استبداد پادشاهان صفوی در سفرنامه های اروپائیان
(براساس نظریه استبداد ایرانی همایون کاتوزیان)**

اکرم کرملی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران

history90_karamali@yahoo.com

مجتبی ذهابی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

mojtabazahabi1365@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۶

چکیده

تاریخ ایران شاهد قدرت یافتن اقوام و حکومت‌های مختلفی بوده است. شیوه رایج اعمال قدرت سیاسی در قرون و سده‌های گذشته بر مبنای شاه محوری بوده است. این نظام سیاسی میراثی از گذشته باستانی ایران بود که بعدها به صورت کاملاً جدی به دوره‌ی اسلامی تاریخ ایران راه یافت. در این شیوه حکومت‌داری، شاه به عنوان بالاترین مقام در رأس هرم اجتماعی و سیاسی جامعه قرار داشت و براساس نظریه حق الهی، شاه سایه خداوند در زمین و صاحب فر ایزدی و شکوه شاهی بود. در نتیجه شاه ماورای طبقات مردم قرار داشت و خداوند او را برگزیده بود تا اراده وی را در زمین اعمال کند. بنابر گزارش‌های سفرنامه‌های اروپائیان، ساختار حکومت در دوره صفویه هم استبدادی بود و علاوه بر نظریه حق الهی آن‌ها خود را نایب امام غایب و مرشد طریقت صفوی می‌دانستند. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی تلاش دارد در پرتو گزارش‌های سفرنامه نویسان اروپایی، برخی از وجوه شیوه فرمانروایی و سرشت قدرت سیاسی در ایران عصر صفوی، براساس نظریه استبداد ایرانی همایون کاتوزیان، مورد تحلیل و تبیین قرار دهد و به پیامدهای سیاسی-اقتصادی این شیوه فرمانروایی بپردازد.

کلید واژه: پادشاهان صفوی، استبداد، اقتصاد، سفرنامه های اروپائیان، همایون کاتوزیان.

شیوه حکمرانی در دوره صفویه حول محور حضور پادشاه در راس قدرت بود. یکی از مهم‌ترین وجوه اهمیت این دوره، این نکته است که این شیوه ملک‌داری، برای نخستین بار در معرض مشاهدات افراد و شخصیت‌هایی خارج از محدوده مرزهای ایران قرار گرفت. این شخصیت‌ها، در واقع، سیاحان و سفرنامه نویسانی اروپایی بودند که در نتیجه تحولات عرصه بین‌الملل، مسیر خود را برای بازدید از یکی از سستی‌ترین جوامع مشرق زمین هموار دیده بودند بنابراین دوره صفویان از این منظر در تاریخ ایران دوره‌ای ویژه و استثنایی به شمار می‌رفت. این اهمیت از این منظر بود که دوره‌ی ابتدایی روی کار آمدن این حکومت در ایران، با تحولاتی عمیق در عرصه‌ی روابط بین‌الملل همزمان شد. این تحول بیش از هر امر دیگری، جامعه ایران را در درون نظام گسترده‌تر جهانی قرار می‌داد و انتظارات را از آنان به منظور ایفای نقشی تأثیرگذارتر در این مناسبات جدید بین‌المللی ارتقا داده بود.

این سفرنامه نویسان در تأملات خود بر پیچیدگی‌های خاص جامعه ایرانی، پرداختند و با کنجکاو و پرسش‌گری خود، شیوه حکومت‌داری پادشاهان صفوی را مورد توجه قرار دادند. تاکنون پژوهش‌های فراوانی در مورد جنبه‌های مختلف دوره صفویه انجام شده است ولی هیچ‌کدام به طور خاص، به الگوی ملک‌داری و استبداد پادشاهان صفویه از منظر سفرنامه‌های اروپایی نپرداخته‌اند. سؤالات زیادی درباره این موضوع قابل طرح هستند اما این پژوهش درصدد است با تکیه بر نظریه استبداد ایرانی همایون کاتوزیان به سؤالات زیر پاسخ دهد: ۱- خصایص و ویژگی‌های استبداد شاهان صفوی در سفرنامه‌های اروپایی کدامند؟ ۲- استبداد شاهان صفوی کدام نتایج سیاسی، اقتصادی را در پی داشت؟

این پژوهش بر آن است تا با گردآوری اطلاعات از سفرنامه‌های اروپایی به سؤالات فوق پاسخ دهد. پاره‌ای از این سفرنامه‌ها، به این بُعد از سیاست و قدرت یعنی شیوه ملک‌داری و سرشت قدرت سیاسی در حکومت صفویه، به صورت دقیق توجه کرده‌اند و حتی به مقایسه میان شیوه

حکومت‌داری پادشاهان صفویه و کشورهای اروپایی پرداخته‌اند اما در استفاده از آن‌ها باید شرط احتیاط را رعایت نمود زیرا نگارندگان این سفرنامه‌ها در بعضی مواقع از دیدگاه منافع و خواست‌های خود در امور کشور میزبان نظر می‌کردند. اما با این وجود می‌توان گفت که برای پرداختن به استبداد شاهان صفویه، این آثار در نوع خود، بی‌نظیر هستند.

نظریه استبداد ایرانی همایون کاتوزیان

براساس نظریه کاتوزیان «ایران در طول تاریخ همواره دولت و جامعه‌ای استبدادی بوده است که در آن دولت، طبقات اجتماعی، قانون، سیاست و مانند آنها صورتی متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده شده و نظریه پردازان اروپایی تبیین و تحلیل کرده‌اند داشته است» (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۷). نظام حکومت استبدادی، مبتنی بر انحصار دولتی حق مالکیت، و نیز اقتدار نظامی و دیوانی شدید بوده است (همان: ۸) دولت خود مالک مستقیم زمین‌های کشاورزی بوده و واگذاری زمین به اشخاص، مقام‌های دولتی یا بلندپایگان دیگر، امتیازی بود که از طرف دولت به آنها اعطا می‌شده و به همین خاطر در ایران طبقه آرسیتوکرات-مالک پدید نیامده است (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۷). بخاطر اینکه نظام حکومتی استبدادی بود و هر تصمیمی به اراده شاه بستگی داشت شخصیت حکومت‌کنندگان در تعیین اوضاع اقتصادی، اجتماعی، بین‌المللی و مانند آنها نقش بسیار بزرگی داشت و سقوط یک دولت استبدادی سبب تغییر نظام استبدادی نمی‌شد، چون نه بدیلی برای نظام متصور بود و نه مکانیسمی برای انتقال قدرت وجود داشت (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴). کاتوزیان و سایر عالمان علم سیاست و پژوهشگران حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی-تاریخی دوره‌های اخیر که در حوزه‌ی بررسی بنیان‌های تئوریک سیاست در سنت سیاست و قدرت پیشامدرن ایران به ویژه در عصر صفوی وارد شده‌اند، به بنیادهای باستانی-تاریخی این سنت سیاسی اشاره کرده‌اند و به عنصر شاه، به عنوان مهمترین رکن سیاست و قدرت در تمام تاریخ ایران، از منظرهای گوناگون پرداخته‌اند و نیز مهمترین شالوده‌ها و بنیان‌های مشروعیت‌بخش قدرت وی را واکاوی نموده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۲-۷؛ کاتوزیان، ۱۳۷۲: مقدمه؛ هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۵-۲۹؛ ماهروی، ۱۳۸۱: ۲۲-۱۰). یکی از مهمترین مباحث که از جانب این متفکران مورد تأیید قرار گرفت این بود که آبخور

و بنیان این شیوه‌ی نگاه به حکومت و اعمال قدرت را در ایران باستان جست‌وجو کرد که با بازخوانی‌های مکرر و مدام، جای خود را نیز در تاریخ ایران بعد از اسلام با قدرت تمام گشود و راه را بر ارائه‌ی هر ساختار ممکن یا موجود سیاسی دیگری بست. در این الگوی تاریخی مبتنی بر حکومت پادشاهی، شاه ماورای طبقات مردم قرار داشت و خدا او را برگزیده بود تا اراده‌ی وی را در زمین اعمال نماید. شاه به فضیلت‌گزینش الاهی و جودی ممتاز و یگانه بود. وی هیبت و شان خدای ایرانیان را منعکس می‌ساخت و در نتیجه این منزلت مقامی فوق طبیعی داشت (کندی ادی، ۱۳۸۱: ۵۱ و طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۴۶). در این اندیشه‌ها شاه به مثابه‌ی مهمترین عامل پیوند دهنده‌ی آسمان و زمین و نیز مهمترین عنصری که خداوند تمشیت امور جهان را با حضور وی ممکن دیده بود، شناخته می‌شد. در واقع، شاه به دلیل داشتن حمایت فره ایزدی و اینکه حلقه سلطنت را از اهورامزدا می‌گیرد، موجودی الهی بود که قدرت آن نه بر اساس حمایت مردم بلکه دارای منشاء الهی و در بالاترین جایگاه اجتماعی - سیاسی قرار داشت. پادشاهی در نظر ایرانیان چه پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی، یک عطیه یزدانی و عنایت ازلی بوده که به شخص یا خاندانی تعلق می‌گرفت. بنابراین، خاندان یا فرد خاصی بنابر خواست اهورایی این ماموریت را دریافت می‌کرده است (مومنی، ۱۳۹۰: ۴-۶ و طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۴۶). در مورد این اندیشه در دوران صفوی باید گفت که با روی کار آمدن صفویان، کاربست‌ها و کارکردهای این الگوی نیرومند، در تمامی ادوار تاریخ ایران به حیات خود ادامه داد و تقریباً می‌توان گفت هیچ دوره‌ای از تاریخ قبل از صفوی در ایران از ارائه‌ی خوانش‌هایی مکرر از این الگو خالی نبود، با وجود این، صفویان روح تازه‌ای در این الگو دمیدند و نه تنها مجدداً در تلاش برآمدند تا ارکان و مولفه‌های آن را بازخوانی کنند بلکه تا آنجایی که امکان‌پذیر بود، به تقویت بنیان‌های آن پرداختند. بنابراین می‌توان گفت آنچه از نظر کاتوزیان مورد توجه است این است فتودالیسم اروپایی هرگز در ایران پدید نیامد و زمین‌های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود؛ طبقه‌ی آریستوکرات مالک که در اروپا نسل اندر نسل صاحب ملک خود بود، در ایران وجود نداشت هیچ یک از طبقات مردم در برابر دولت حقوقی نداشت و در واقع خود دولت به دلیل انحصار مالکیت زمین، استثمارگر کل بود؛ در اروپا دولت متکی به طبقات اجتماعی

بود، درحالی که در ایران، طبقات اجتماعی متکی به دولت بودند؛ دولت فوق طبقات بود نه فقط در رأس آن؛ دولت خارج از قدرت خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت. قدرت شاه به هیچ ضابطه‌ی اجتماعی محدود نبود؛ اگر چه احکام و اوامر و مقررات معمولاً زیاد بود، ولی قانون وجود نداشت (جامعه‌ی پیش از قانون)؛ همه‌ی حقوق در انحصار دولت بود، بنابراین تمام وظایف نیز بر عهده‌ی حکومت قرار داشت، در نتیجه مردم دولت را از آن خود نمی‌دانستند و در هنگام ضعف و تزلزل دولت، یا آن را می‌کوبیدند یا از آن دفاعی نمی‌کردند؛ در چنین نظامی ممکن نبود کاپیتالیسم رشد کند و صنعت جدید پدید آید (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۳۲).

شاخص‌های نظریه‌ی استبداد ایرانی کاتوزیان در سفرنامه‌های اروپایی دوره صفوی

۱- خودکامگی

بنیان حکومت استبدادی متمرکز بودن قدرت سیاسی در دست یک تن است به طوری که قدرت مطلق در اختیار او قرار می‌گیرد. در حکومت استبدادی، پادشاه و سلطان، اقتدار و فرمانروایی مطلق دارد و همه‌ی جامعه، بطور یکسان و در حکم رعیت، فرمان بردار و خدمت‌گذار شاه و سلطان هستند. بی‌آنکه پادشاه، هیچ مسئولیت مشخص و نهادینه شده‌ای در برابر مردم داشته باشد. (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۷-۸). نخستین اشاره سفرنامه نویسان درباره‌ی نظام حکومتی ایران عصر صفوی به سرشت خودکامانه‌ی آن نظام مربوط می‌شود. در این نظام خودکامه، پادشاه تنها نهاد کشور بود و نکته‌ی قابل تأمل که همه‌ی سفرنامه نویسان اروپایی در تمایز با شیوه فرمانروایی کشورهای خود به آن اشاره کرده‌اند، فقدان نهادهای محدودکننده‌ی اقتدار پادشاه در ایران است به طوری که به گفته‌ی سفرنامه نویسان، در ایران، حتی فرمان‌های پادشاه را ثبت نمی‌کنند بلکه اجرا می‌کنند.

سانسون در اشاره به این وجه از نظام سلطنتی صفویه می‌نویسد: «گمان نمی‌کنم در دنیا، حکومتی خودکامه‌تر از حکومت ایران وجود داشته باشد. قدرت پادشاه چنان مطلق است که برای اجرای فرمان‌های او نیازی به ثبت آن‌ها نیست، بلکه شاه، اختیار جان رعیت را دارد، بی‌آنکه شورای خود را در جریان فرمان‌های خود قرار دهد.» (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۴۶).

در این رابطه شاردن قدرت پادشاهان صفوی را از قدرت سلاطین عثمانی بیشتر می‌داند و بیان می‌کند: «حکومت ایران، چه در امور دینی و چه در امور دنیوی، سلطنتی استبدادی و مطلقه است. بی‌گمان استبداد هیچ کس در جهان به پای استبداد شاهان ایرانی نمی‌رسد» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۵۴). تاورنیه نیز در این باره می‌نویسد: «می‌توان گفت که هیچ حکمرانی در جهان مستبدتر از شاه ایران نیست.» (تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۴۱). گاسپاردروویل در کتاب "سفر در ایران"، قدرت مطلق و استبداد پادشاهان صفوی را این‌گونه توصیف کرده است: "در جهان عده‌ی فرمانروایانی که به اندازه‌ی پادشاهان ایران از اختیارات مطلق برخوردار باشند اندک است. در این کشور اراده‌ی پادشاه حاکم بر همه چیز است." (دروویل، ۱۳۶۵: ۱۸۲).

۲- فقدان طبقات اجتماعی پایدار

انحصار حق مالکیت دولت بر زمین به عنوان مهم‌ترین منبع قدرت اقتصادی در نظام اجتماعی مبتنی بر اقتصاد زراعی و کشاورزی منجر به آن شده بود که در تاریخ ایران، طبقات اجتماعی به لحاظ حقوقی در وضعیتی ضعیف و پایدار باقی مانده و همواره وابسته به دولت باشند و هیچ‌گاه «طبقه آریستوکراتی که مبتنی بر انحصار مالکیت فئودالی به عنوان حق انفرادی و مستقل باشد و از طریق قوانینی مثل حق نخست‌زادگی در توارث، و قانون حفظ ملک در خانواده‌ی مالک، تأمین و تحکیم شود و در طول زمان تداوم یابد، نمی‌توانست وجود داشته باشد و عملاً هم وجود نداشت.» (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۸-۹). علاوه بر آنچه که ذکر شد می‌توان از عوامل دیگر به عنوان موانع تشکیل اشرافیت پایدار در دوره صفوی نام برد: نخست به واسطه سرشت فرمانروایی و قدرت مطلق پادشاه در دوره صفوی، وجود اشرافیت و طبقات اجتماعی پایدار، به معنای دقیق کلمه، قدرت شاه را محدود می‌کرد در حالی که نظام خودکامه صفویان، اشرافیت سیاسی و اجتماعی را بر نمی‌تابید و دوم اینکه به واسطه کشتارهای مکرر در درون دربار و اطرافیان شاه، قدرت خودکامه شاه بر شاهزادگان و بزرگان و اعیان کشور اعمال می‌شد و حتی آنان نیز از خشم شاه یا از مناسبات قدرتی که منطقی نداشت در امان نبودند (دروویل، ۱۳۶۵: ۱۸۲) و این امر نیز یکی از موانع تشکیل اشرافیت پایدار در تاریخ ایران و در دوره صفوی بود. بر این اساس ژان شاردن در توضیح فقدان اشرافیت

در دوره شاه عباس اول بر این نکته تأکید کرده است که شاه برای استوار کردن پایه های قدرت خود بسیاری از خانواده های دارای نفوذ را از میان برداشت و غلامانی از ایالت های قفقاز را برکشید و آنان را به کارهای مهم کشوری و لشگری گماشت (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۵۱) وی همچنین می نویسد: «شاه در انتصاب های خود مراعات منشأ خانوادگی را نمی کند و خود این امر نشان می دهد که در ایران هیچگونه اشرافیت موروثی وجود ندارد.» (همان: ۲۰۰). همچنین یکی از اعضای هیات اعزامی از طرف امپراتور آلمان به دربار شاه عباس اول می نویسد: " به دستور او (شاه عباس) بیشتر سرداران کشور را کشتند و چشمان دو عمویش را در آوردند." (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۵۷). گزارشگر ایتالیایی، جمللی کاری، درباره کشتار بزرگان و اعیان کشور در زمان شاه سلیمان می نویسد: «در طول سال هایی که این بی رحمی ها ادامه داشت، شاه سلیمان، بی هیچ دلیلی، گروه بسیاری از بزرگان را کشت.» (کاری، ۱۳۸۳: ۱۰۹). استودارت از اعضای سفارت انگلستان که به دربار شاه عباس اول فرستاده شده بود در رابطه با نظام اجتماعی ایران و وابستگی طبقه بزرگان به قدرت شاه می نویسد: " همه بندگان شاه هستند و تمام قدرت آنها در نتیجه حمایت و توجه شاه است." (استودارت، ۱۳۳۹: ۱۸۵).

۳- تحرک طبقاتی

طبقات اجتماعی در جوامع تحت سیطره ی حاکمیت استبدادی، وابسته به حکومت هستند و هر چه طبقه جایگاه بالاتری داشته باشد وابستگی اش به دولت بیشتر است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۷). در طول تاریخ ایران، طبقات اجتماعی وابسته به دولت بوده اند و دولت بر تمام شئون و سرنوشت آن ها مسلط بوده و در نتیجه به جهت فقدان ضمانت های حقوقی در حق مالکیت و موقعیت اجتماعی طبقات، تحرک اجتماعی در طول تاریخ ایران شکلی شدید داشته است. به طوری که به علت نبود مرزبند های طبقاتی و سلطه بلامنازع دولت بر تمام بخش های جامعه، افراد از هر موقعیت اجتماعی می توانستند به بالاترین سلسله مراتب قدرت سیاسی و اجتماعی دست یافته یا به واسطه خودکامگی شخص حاکم، موقعیت خود را از دست داده و به سطح پایین ترین اقشار اجتماعی تنزل می یافتند. کاتوزیان از این نوع جامعه، به عنوان «جامعه امکانات» یاد می کند. جامعه ای که در آن

هر چیزی شدنی است به این معنا که اگر پادشاه اراده می‌کرد می‌توانست جان و مال وزیری را بگیرد و یا این‌که هر بی‌سروپایی را به وزارت برگزیند (همان: ۱۰). در دوره صفویه نمونه‌های زیادی در دست است که نشان می‌دهد افرادی از طبقه پایین و گمنام به مقام‌های پر نفوذ، دست یافته‌اند و بر عکس، چهره‌های پر نفوذ که مورد خشم شاه واقع شده بودند، به یکباره سقوط کرده‌اند. شاید این پدیده عمده‌ترین شکل تحرک اجتماعی در دوره صفویه باشد (فوران، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۷) برای مثال می‌توان به شخصی اشاره کرد که در اصفهان شیر می‌فروخت، توجه شاه عباس را جلب کرد و سرانجام فرمانده قراولان او شد (سیوری، ۱۳۸۶: ۱۸۰) تاورنیه، جهانگرد فرانسوی در زمان شاه عباس اول از شخصی به نام محمد بیگ که از اهالی تبریز بود نام می‌برد. او از رده‌های پایین اجتماع بود و از خیاطی در تبریز توانست به منصب معیرباشی دست یابد (تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۱۶). عکس این قضیه نیز صادق بود و همچنین امکان داشت که بلند پایه‌ترین افراد دولت و جامعه، همه چیز و از جمله جانشان را از دست بدهند. برای اثبات این نظر تاریخ صفویه پر است از قتل و کشتار شاهزادگان، بزرگان اعیان مملکت از جمله خاندان امامقلی خان توسط شاه صفی که تاورنیه از آن عنوان مهمترین واقعه در زمان سلطنت شاه صفی یاد می‌کند. (همان: ۱۹۲).

۴- حاکمیت بی‌قانون

در حکومت استبدادی، قانون به معنی مجموعه شرایطی که حد و مرزی برای اعمال قدرت دولتی تعیین کند و آن را قابل پیش‌بینی سازد وجود ندارد. در این نوع نظام، با وابسته شدن حکومت به تصمیمات خودکامانه پادشاه مستبد، حکومت استبدادی، غیر قانونی می‌شود، به طوری که منتسکیو حکومت استبدادی را با این ویژگی اساسی می‌شناساند که در آن «قوانین اساسی وجود ندارد.» (منتسکیو، ۱۳۶۲: ۱۷۶). در نظام خودکامه پادشاهی، قدرت دولت به هیچ سنت، عرف، قرارداد یا قانون مداومی، منوط و مشروط نمی‌شد و در چنین جامعه‌ای نه قانون و نه سیاست به آن معنایی که در تاریخ جوامع اروپایی به کار برده شده؛ نمی‌توانست موضوعیت داشته باشد.

در گزارش سفرنامه نویسان اروپایی از ایران، اشاره‌های روشنگری به نامحدود بودن قدرت و عدم پابندی حکومت به قانون در دوره فرمانروایی صفویان آمده است. انگلبرت کمپفر آلمانی که در زمان شاه سلیمان از ایران دیدن کرده است در این رابطه می‌نویسد: «در بقیه جهان قدرت دولت یا با توافقی رسمی شناخته شده یعنی توسط قانون اساسی محدود می‌شود یا موانعی غیر متعارف و در عین حال غیر قابل غلبه در راه آن وجود دارد... اما پادشاه صفوی به هر کاری مجاز است و هیچ رادع و مانعی در سلطنت خود نمی‌شناسد. شاه صفوی ایران از حقوقی کاملاً نامحدود و مستقل در اعمال قانون برخوردار است.» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴). یک آلمانی دیگر به نام اُلناریوس که از سوی فردریش سوم، دوک ایالت شلسویک-هلهشتاین، به دربار شاه صفی اعزام شده بود می‌نویسد: «او (پادشاه) قادر است قانون وضع و بدون مشورت و اعتراض دیگران دوباره آن را لغو کند، می‌تواند موجودیت و زندگی افراد، حتی نزدیک‌ترین مقامات به خود را نابود کند.» (اولناریوس، ۱۳۸۵: ۳۱۶) انگلبرت کمپفر آلمانی در رابطه با قاعده و قانون مند نبودن حکومت صفوی و مقایسه حکمرانی پادشاهان غربی با پادشاهان صفوی می‌نویسد: «در بقیه جهان قدرت دولت یا با توافقی رسمی و شناخته شده یعنی توسط قانون اساسی محدود می‌شود یا موانعی غیر متعارف و در عین حال، غیر قابل غلبه در راه آن وجود دارد. اما پادشاه صفوی برخلاف آنچه گفته شد به هر کاری مجاز است و هیچ رادع و مانعی در سلطنت خود نمی‌شناسد. شاه صفوی ایران از حقوقی کاملاً نامحدود و مستقل در اعمال قانون اساسی برخوردار است.» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴). شاردن نیز در توصیف قاعده-مند نبودن حکومت صفوی متذکر می‌شود که «در ایران هیچ گونه شورای دولتی وجود ندارد». وی همچنین متذکر می‌شود که در ایران برخلاف کشورهای اروپایی، شورایی وجود ندارد که حاکمیت را ملزم به رعایت پاره‌ای قوانین و قراردادهای نماید (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۵۵).

۵- ناپایداری یا فقدان تداوم

حکومت استبدادی از آنجا که بر بنیان بی قانونی عمل می‌کند تصمیم‌گیری و عمل آن، خصلت ناپایدار دارد. هر تصمیمی که امروز اتخاذ شود فردا لغو شده و کاملاً متحمل است که به تضاد، تصمیم ضد آن جایگزین تصمیم و حکم قبلی شود. در نظام استبدادی، هر تصمیمی موقتی است و

ناپایداری از خصایص ذاتی آن است و قاضی مرادی از این خصیصه حکومت استبدادی به عنوان «گذرا بودن حکومت استبدادی» یاد می‌کند (قاضی مرادی، ۱۳۹۰: ۲۷۳) اصطلاحی که کاتوزیان برای این ویژگی نظام استبدادی استفاده می‌کند «فقدان تداوم است» او می‌نویسد: «به علت آن‌که قدرت پادشاهان استبدادی بود، همه چیز بستگی به شخصیت فرمانروا (و تشکیلات دولت او) داشت و این شاید مهم‌ترین نکته در توضیح نوسان‌های بزرگ و سریع در حیات جامعه و سرنوشت کشور باشد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۳) وی در زمینه علت شناسی حاکم بودن چنین شرایط تاریخی در جامعه ایرانی، عواملی چون مسائل و بحران‌های مشروعیتی و جان‌سپینی در حکومت‌ها و موقعیت ناپایدار عرصه سیاست، فقدان ضمانت‌های حقوقی برای جان و مال افراد خاندان‌ها و اقشار متنفذ جامعه و موانع فرا روی انباشت سرمایه را مطرح ساخته است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۲۷۱) و برای درک بهتر این نکته در مورد حکومت صفویه توجه خواننده را به شرایط جامعه ایران پس از شاه اسماعیل اول و شاه عباس اول جلب می‌کند.

در نظام خودکامه صفویه، شاه به تنهایی همه قدرت سیاسی را در دست داشت و به اعتباری خود همه قدرت سیاسی بود. در چنین شرایطی اگر نهادی وجود داشت، در واقع خود شاه بود و سایر نهادها در صورت وجود، توسط نظام خودکامه صفویه، محلی از اعراب نداشتند. از این رو حتی فرمانروایی چون شاه عباس اول، در دوره اقتدار حکومت صفوی، نتوانست شرایطی را به وجود آورد که تداوم سیاسی امکان‌پذیر باشد. تربیت شاهزادگان و فرمانروایان آینده، یکی از مهم‌ترین نهادهای نظام سیاسی ایران به شمار می‌آمد و از این طریق، تداوم نظام سیاسی کشور تضمین می‌شد اما خودکامگی شاه عباس اول موجب شد که همه شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی را به نوعی در حرمسرای شاهی زندانی کنند تا از جانب آنان خطری شاه را تهدید نکند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۷۸) سرپرسی سایکس به نقل از شاردن در مورد فقدان تداوم و استمرار در حکومت عباسی در دوران شاه عباس می‌نویسد: «هنگامی که این پادشاه بزرگ از جهان رخت برپست، رونق و رفاه نیز از ایران رخت برپست.» (سایکس، ۱۳۷۰: ۲۶۱). دقیقاً به این خاطر که قدرت شاه عباس، خودکامه و استبدادی بود و نهادی وجود نداشت که این تداوم رونق و رفاه را تضمین کند با مرگ

شاه عباس اول، رفاه نیز از کشور رخت برمی‌بندد. سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که استبداد شاهان صفوی چه پیامدهای سیاسی و اقتصادی در ساختار اجتماعی جامعه ایران در پی داشت؟ در پاسخ به این سؤال، به صورت جداگانه، نتایج به دست آمده را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پیامدهای سیاسی استبداد شاهان صفوی از نگاه سفرنامه‌های اروپاییان

۱- شخصی شدن سیاست

شخصی شدن سیاست به معنای این است که همه چیز به اراده شخصی پادشاه بستگی دارد و هیچ نظارتی بر تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های رأس ساختار سیاسی وجود ندارد. نظارت بر قدرت سیاسی یا از طریق قوانین اساسی و یا از طریق نهادها، گروه‌ها و طبقات مستقل میانجی صورت می‌گیرد که هر دو این موارد در حکومت صفویه نایاب بوده‌اند.

نظام سیاسی صفویه پدر میراثی (پاتریمونیا) بود. شاه تنها منشأ قدرت سیاسی بود. اراده اش را یک دیوان کشوری و در صورت لزوم، یک قشون، اجرا می‌کرد، این دو خود به شاه وفادار بودند نه به نظام سیاسی. بدین سان، حکومت، مناسبات و مسئولیت‌های سیاسی جنبه‌ی شخصی داشت. (فلور، ۱۳۸۸: ۱۴) حلقه‌ی درونی (کشوری، دینی، لشکری) اطراف شاه، نفوذ و قدرتش را از نزدیکی یکی خود به شاه می‌گرفت. به این ترتیب، قدرت آن‌ها نه چندان ناشی از شغل و مسئولیت‌هایشان، بلکه ناشی از این بود که زبردستان می‌دانستند آن‌ها شغل خود را از شاه دارند.

۲- خشونت

یکی از مهمترین مولفه‌هایی که در سراسر دوران صفوی به عنوان عاملی مهم و حیاتی در اعمال قدرت و تثبیت پادشاهی و سلطنت نقشی بی‌بدیل و تاثیرگذار ایفا می‌کرد، خشونت و کارکردهای گوناگون آن بود. طبیعی بود که با توجه به نقش این مولفه در تثبیت و تمرکز حکومت، زوایایی از آن نیز در روایت سفرنامه‌نویسان برجسته شود و تاثیر آن در تثبیت موقعیت شاهان و تسهیل امر

حکومت‌داری و اعمال قدرت مورد تاکید قرار گیرد. اشاره به این نکته ضروری است که آنچه در باب خشونت توسط سفرنامه‌نویسان گزارش شده است دارای وجوه و ابعادی است که هم با هدف ایجاد رعب و وحشت در میان عامه مردم به کار گرفته می‌شده است، هم به منظور نمایان ساختن اقتدار و عظمت مقام شاه در چشم ناظران خارجی و هم به عنوان عاملی در جهت سرکوب مدعیان سلطنت و پادشاهی. نمونه‌هایی از این دست از کارکردهای خشونت در تسهیل اعمال قدرت شاه عباس را می‌توان در روایت‌های سفرنامه‌نویسان رصد کرد. به عنوان نمونه، کاتف که شاهد عزیمت شاه به اصفهان پس از یک سری جنگها بوده است، نمایی از خشونت موجود در بستر اجتماع را روایت کرده است و ناخودآگاه، نشان داده است که چگونه از خشونت در جهت تثبیت موقعیت شاه و معطوف ساختن توجهات به جانب وی بهره گرفته می‌شده است:

به هنگام ورود شاه به اصفهان پس از ورود و فتح بغداد، مردم اصفهان با دختر و مرد و زن و کودک به استقبال شاه رفتند و به سرود و آوازخوانی و رقص و پایکوبی پرداختند. شور و هیجان عجیبی بر پا بود. روی پل، شیپورها، نقاره‌ها و سرناها به صدا درآمد و چون شاه می‌گذشت همه مردان و زنان و دختران و کودکان یکصدا فریاد می‌زدند درود بر تو ای شاه جوان، درود ای رهبر فاتحان، نعمت و عافیت و جاه و جلال بر تو فزونی باد و رقص و پایکوبی می‌کردند. از شدت تراکم جمعیت لباسها پاره می‌شد و بی‌نظمی‌ها رخ می‌داد و مردم همدیگر را هل می‌دادند. چنین قانونی در ایران زمین پابرجاست و هر کس که بیش از ۸ سال داشته باشد و به استقبال شاه نیاید به دستور وی مجازات خواهد شد و گاهی هم شکم آنها را پاره می‌کنند. (کاتف، ۲۵۳۶: ۷۲).

همچنین، نمونه‌ای دیگر از این دست اعمال خشونت‌ها که معمولاً هم از منظری تفننی و صرفاً در جهت شادباش شاه انجام می‌گرفت را می‌توان در روایت دیگری از کاتف مشاهده کرد. کاتف گزارش می‌دهد که در بازگشت شاه از مراسم قربانی عید قربان، سر شتر قربانی را در وسط میدان میان دو دسته جنگجو انداختند تا در حضور شاه، برای دستیابی به آن و البته رسیدن به جایزه و صله‌ی شاهی تلاش کنند و بجنگند.

سر شتر قربانی توسط اطرافیان شاه و از بالای ایوان به پایین انداخته می‌شود و نبردی سنگین برای به دست آوردن آن شروع می‌شود. پس از خواندن دعای مذهبی از جانب شاه، نبرد اصفهانی‌ها و تبریزی‌ها بر سر سر شتر آغاز می‌شود. و بسیاری صدمه می‌بینند. سرانجام گروه فاتح سر شتر را نزد شاه برده جایزه اش را دریافت می‌کند. اگر کسی در این مراسم شرکت نکند بر اساس گزارش داروغه به شاه مجازات خواهد شد. زنان هم در صورتی که به استقبال شاه نروند توبیخ می‌شوند. (همان: ۱۰)

ژرژ فلاندن، سفیر آلمان نیز شاهد خشونت‌های ترسناک بوده است که شاه در حضور وی و به منظور نمایان ساختن وجوهی از اقتدار شاهی در برابر سفیر و نیز خشم و تنفر شاه از ترکان به نمایش درآورده بود.

«یک نفر اسیر ترک را به کاخ آوردند که در زنجیرهای گران بسته بود و در برابر اعلیحضرت زانو زد. بعد دو شمشیر برای شاه آوردند که یکی را پس از دیگری آزمایش کرد. شمشیر اولی دسته‌اش و غلافش تزئینات طلائی داشت. اما شمشیر دوم را شاه از غلاف برکشید و از جای خود برخاست و بدون آنکه چهره‌اش کوچکترین احساس و هیجانی را نشان دهد سر زندانی ترک را که در برابرش عجز و لابه می‌کرد قطع کرد. من از تماشای این منظره بسیار نگران شدم و لحظاتی را میان بیم و امید گذراندم. می‌ترسیدم که مبادا شاه بخواهد با شمشیر دیگر هم مرا بکشد. از آن بیمناک بودم که اعلیحضرت امپراطور با ترکها صلح کرده باشند و یا در نامه‌ها در این مورد ذکری رفته باشد و به این جهت شاه قصد جان مرا کرده باشد. (فلاندن، ۱۳۵۱: ۵۳).

علی‌رغم تمامی این خشونت‌ها و تاثیری که بر میزان مشروعیت قدرت شاه می‌بخشید، نمونه‌ی دیگری از خشونت‌های افراطی نهاد شاهی در آثار سفرنامه‌نویسان روایت شده است که نه تنها نمی‌توانست خادم هیچ‌گونه مشروعیت و نظم و عدالتی باشد بلکه به نحوی، تضعیف روحیه‌ی شاه و نیز سست‌تر شدن جایگاه وی نزد مردم را به همراه آورد و در عین حال، وجوهی از ساز و کار

اعمال قدرت در این ساختار سیاسی را نمایان می‌ساخت که چندان نمی‌توانست خوشایند باشد. این نمونه از خشونت شاه عباسی، اقدام وی در کشتن فرزندش صفی میرزا بود. این رخداد هولناک، فارغ از تاثیرات سیاسی، نتیجه‌ای آنی و عمیق‌تر برای شخصیت شاه داشت. دلاواله به تاثیرات این اتفاق اینگونه اشاره می‌کند. شاه ساعت‌ها به صورت آرام به موسیقی گوش می‌دهد. او دارای طبعی غمگین است و علت اصلی آن احتمالاً مرگ فرزند جوانش، صفی میرزای جوان است که در عین لیاقت و سزاواری شاه به او مضمون شد و او را کشت و بعدها فهمید که اشتباه کرده و اطرافیان وی می‌گویند که هر روز به این خاطر ساعت‌ها اشک میریزد. وی قذغن کرده است که هیچ کس حق ندارد درباره صفی میرزا چیزی بگوید یا شعری بخواند و مطلبی بنویسد تا او آن اتفاق را به یاد نیاورد. (دلاواله، ۱۳۸۴: ۲۰۸).

۳- بحران در مسئله جانشینی

حکومت صفوی پادشاهی بوده است؛ برای همین مسئله جانشینی سلطنت، از مؤلفه‌های آن است. از آن‌جا که حاکمیت صفویان، مبتنی بر استبداد بوده است، مسئله جانشینی، به بحرانی عمیق در ساختار سیاسی تبدیل می‌شد. پادشاه صفوی مستقل از طبقات و فوق جامعه بود و این فقدان مشروعیت باعث می‌شد که مسأله جانشینی نامعین باشد کسی نمی‌دانست که بعد از مرگ شاه چه کسی، جانشین‌اش، می‌شد. امکان داشت که خود شاه کسی را - مثلاً یکی از پسرانش، اما نه لزوماً پسر بزرگتر را در نظر داشته باشد. ولی این واقعیت، جانشینی او را تضمین نمی‌کرد، زیرا هیچ مجوز قانونی پشت آن نبود (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۶). برای اثبات بحران در مسئله جانشینی در دوره صفویه می‌توان به توطئه‌های حسین خان شاملو برای تحریک شاهزاده سام میرزا برادر شاه تهماسب علیه وی (نوابی و غفاری فرد، ۱۳۸۶: ۱۰۹) همین مطلب را وینچنتو دالساندری ونیزی این‌گونه بیان می‌کند: "شاه (شاه تهماسب) فرمان داد تا القاس را کشتند؛ همچنان که همین معامله را پیش از این

با برادر دوم خود سام میرزا کرده بود." (دالساندری، ۱۳۴۹: ۴۶۳). منازعات جانشینی حیدر میرزا با شاه اسماعیل دوم و سفاکی‌های شاه صفی و کشتن بیشتر شاهزادگان و بستگانش اشاره کرد (رویمر، ۱۳۸۴: ۶۷).

۴- بی‌ثباتی جایگاه افراد در سلسله مراتب قدرت

در حکومت استبدادی افراد در سلسله مراتب قدرت، جایگاه ثابت و مشخصی ندارند و مقام و موقعیت آنان بسیار بی‌ثبات است هر فرد ممکن است مورد لطف و مرحمت فرمانروا قرار گیرد و به قدرت دست یابد و یا این‌که مورد خشم و غضب قرار گیرد و قدرتش را از دست بدهد. در این نوع حکومت به دلیل اینکه، تصمیم‌گیری‌های فرمانروا مبتنی بر عقلانیت نیست هر فرد به اتکا به زیرکی‌ها و استعداد‌های شخصی در استفاده از فرصت‌های پیش آمده می‌تواند مقام و موقعیت مناسبی برای خود مهیا کند. در دوره صفوی گزارش‌های فراوانی وجود دارد که بی‌ثبات بودن جایگاه افراد را ثابت می‌کند. برای مثال می‌توان به شخصی اشاره کرد که در اصفهان شیر می‌فروخت که توجه شاه عباس را جلب کرد و سرانجام فرمانده قراولان او شد و یا این‌که هنگامی که شاه عباس مشغول شکار بود، پسر بچه چوپانی را دید که مشغول نی زدن بود، بعد از گفت و گویی که میان شاه و او اتفاق می‌افتد، نظر شاه را جلب می‌کند و بعدها به مقام سرپرستی کارگاه‌های سلطنتی می‌رسد. (سیوری، ۱۳۸۶: ۱۸۰). علاوه بر اینها در رستم‌التواریخ از دگرگونی بی‌رویه منزلت اجتماعی افراد به عنوان یکی از عمده‌ترین موجبات انحطاط حکومت صفویان یاد می‌کند و یادآور می‌شود که این پدیده پیامدهای نامطلوب فراوانی برای جامعه داشته است (آصف، ۱۳۴۸: ۱۰۲). علاوه بر این‌ها، می‌توان به وزرا، درباریان، کارگزاران و حتی خاندان‌هایی اشاره کرد که مورد قهر و غضب شاه واقع شده‌اند و مقام و موقعیت خود را از دست داده‌اند. شاید بارزترین شاهد برای این مورد، قتل خاندان امامقلی خان توسط شاه صفوی باشد که تاورنیه از آن به عنوان مهم‌ترین واقعه در زمان سلطنت شاه صفی یاد می‌کند (تاورنیه، ۱۳۸۹: ۱۹۲).

پیامدهای اقتصادی استبداد شاهان صفوی از دید سفرنامه نویسان اروپایی

۱- فقدان عقلانیت اقتصادی

فعالیت‌های اقتصادی در حکومت استبدادی در چهارچوب برنامه و ساز و کارهای از پیش اندیشیده شده صورت نمی‌گیرد و دولت‌های استبدادی پایبند به «نفع اقتصادی» نیستند که همین امر باعث رشد گرایش‌های هرج و مرج طلبانه در حوزه فعالیت‌های اقتصادی می‌شده است.

در فقدان عقلانیت اقتصادی، نیازهای موجود اقتصادی جامعه، به طور موقت و سطحی و ناپایدار برطرف می‌شود. عواملی در این امر دخیل هستند. مهم‌ترین آن، فساد اقتصادی است که از طرف حکومت استبدادی حذف شدنی نیست. فساد به ویژه از طریق تصادم اقدامات فسادآمیز کارگزاران استبداد با یکدیگر چنان هرج و مرجی را در قلمرو فعالیت اقتصادی ایجاد می‌کند که مهار آن برای حکومت ناممکن می‌شود (قاضی مرادی، ۱۳۹۰: ۲۷۸). کروسینسکی در مورد دلایل زوال دولت صفوی: «بیشتر از این جهت شده که کارگزاران امور پادشاهی و امنای دولت، دو فرقه شده بودند و با یکدیگر ضدیت کامل داشتند، کاری که این فرقه می‌ساختند، بسند رأی آن جماعت نمی‌شد و همه کارها معطل می‌ماند و انواع جور و تعدی و فساد در مملکت پدید آمد.» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۵) عامل دیگر، موقتی، ناپایدار و گذرا بودن مقررات و قوانین حکومتی است. مقررات موقتی، توسط کارگزاران فاسد صفوی منجر به تصمیم‌گیری‌های تصادفی و موقتی در حوزه مسائل اقتصادی می‌شد که غالباً نتایج منفی و زیانبار در پی داشت.

۲- فقدان شایستگی و کارآمدی کارگزاران اقتصادی

در حکومت‌های استبدادی، کارگزاران اقتصادی، نه براساس شایستگی‌های مورد نظر، بلکه صرفاً به اتکای وابستگی به منابع قدرت، به کار گرفته می‌شدند. در نتیجه این افراد، ممکن بود در حوزه کاری خود، تصمیماتی اتخاذ کنند که نتایج منفی و پیامدهای زیانباری در پی داشته باشد. ژان شاردن جهانگرد فرانسوی می‌گوید شاه در انتصاب‌های خود مراعات منشأ خانوادگی را نمی‌کند او در ادامه به ملاحظاتی که در انتصاب‌های کارگزاران مورد توجه واقع می‌شدند اشاره می‌کند که از جمله آن‌ها ثروت است (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۳۲). کروسینسکی نیز می‌گوید مناصب و پست‌های دولتی به

کسانی واگذار می‌شد که پول بیشتری به شاه می‌دادند. او همچنین نوشته است که مناصب مهم به شایستگان سپرده نمی‌شده است (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۳). در نتیجه چنین حکام و کارگزارانی، منصب را وسیله برقراری نظم و امنیت تلقی نمی‌کردند، بلکه کمین‌گاهی بود که از آن‌جا برای غارت شهرها و ایالت‌ها نقشه می‌ریختند، در این کار چندان احتیاطی هم به خرج نمی‌دادند زیرا می‌دانستند که تنبیه و مکافات در انتظارشان نخواهد بود، چنین کارگزارانی عجله داشتند که هر چه سریعتر، پول زیادی جمع کنند و برای مصون ماندن از پیگرد به خاطر آن همه ستمی که بر مردم روا می‌داشتند، رشوه بدهند. لمبتون در کتاب «سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام» نوشته است: «ژان شاردن نیز به تقلب در حوزه‌ی کاری محتسب اشاره می‌کند و می‌نویسد در تثبیت قیمت‌ها تقلب زیادی می‌شد و فروشندگان هدایایی به محتسب می‌دادند تا قیمت‌ها را بالا ببرد.» (لمبتون، ۱۳۸۵: ۱۵۰).

۳- به رسمیت شناخته نشدن مالکیت خصوصی

در حکومت‌های استبدادی در ایران، بخش بزرگی از زمین‌های زراعی در مالکیت دولت بود و بخش دیگر به اراده دولت به زمینداران واگذار می‌شد. در نتیجه دولت می‌توانست هر لحظه که اراده کند، ملک زمین داری را به خود منتقل، یا به شخص دیگری واگذار سازد؛ بنابراین زمین‌دار حق مالکیت نداشت، بلکه این امتیازی بود که دولت به او می‌داد و هر زمان می‌خواست پس می‌گرفت (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۷). در دوره حاکمیت صفویان، این روش ادامه یافت به طوری که لمبتون در کتاب «مالک و زارع در ایران» می‌نویسد: «این نظریه که حق مطلق مالکیت به شاه تفویض شده است سرپوش خوبی بود که شاه در زیر آن می‌توانست زمین رعایای خود را غصب کند» (لمبتون، ۱۳۹۳: ۲۱۳) وی حتی معتقد است که مالکیت مطلق سلطانی بر زمین، در دوره صفویه حتی بیشتر هم شده است و در ادامه می‌نویسد: «نظام الملک از پیش‌قرینه‌ای بدست داده بود که سلطان مالک مطلق همه زمین‌هاست. حال باید دانست که در دوره صفویه این نظر قاطعیت بیشتری پیدا کرد.» (همان: ۲۱۳). همچنین سیاحان و جهانگردان اروپایی نیز در آثارشان به مالکیت مطلق شاه اشاره کرده‌اند. بعضی از آن‌ها حتی عقیده دارند که تمام ایران ملک شاه محسوب می‌شده است چنانکه سانسون اشاره می‌کند: «تمام ایران ملک مطلق شاه است و تمام املاک به دلخواه او ضبط می‌شود و هر

وقت بخواهد می‌تواند همه آن‌ها را ضبط کند.» (سانسون، ۱۳۶۳: ۱۳۳). پیتر و دلاواله جهانگرد ایتالیایی که در زمان شاه عباس اول به ایران سفر کرد در رابطه با فقدان مالکیت خصوصی بر زمین می‌نویسد: «در ایران تمام اراضی به شاه تعلق دارد و تاجر و صنعتگر و زارع مستقل به طور کلی وجود ندارد یا اگر هست، با وضع بدی، زندگی را می‌گذرانند مگر اینکه از شاه یا یکی از وزرای او حقوق دریافت کند.» (دلاواله، ۱۳۹۱: ۲۷۹).

۴- فروش مقامات و مناصب مهم به افراد متقاضی

از پیامدهای زیانبار اقتصادی در حکومت‌های استبدادی، فروش مقامات و مناصب به افراد متقاضی بوده است. در بیشتر مواقع نیز، مقامات و مناصب به افرادی واگذار می‌شده که پادشاه، انجام خدمتی را از آن‌ها انتظار داشته است. فروش مناصب حکومتی علاوه بر این که درآمدی برای شاه بود، دست خریدار را برای چپاول، باز می‌گذاشت. خریدار منصب که بالطبع نمی‌دانست، منصب خریداری شده اش، چه زمان به دیگری فروخته خواهد شد، می‌کوشید تا با رفتار دلبخواه هر چه سریع‌تر، به اصطلاح بار خود را ببندد. (قاضی مرادی، ۱۳۹۰: ۲۸۱). فروش مناصب در حوزه فعالیت های اقتصادی در ساختار سیاسی حکومت ایران به قدری زیاد بوده است که لرد کرزن از آن به عنوان «محور گردش دستگاه حکومت»، در تاریخ ایران یاد می‌کند. (کرزن، ۱۳۴۷: ۵۷۲) سیاحان و جهانگردان اروپایی که در اواخر دور صفویه به ایران سفر کرده‌اند و از نزدیک شاهد وقایع و رویدادها بوده‌اند نیز به فروش مقامات و مناصب مهم در حکومت صفوی اشاره کردند. در دهه های پایانی دولت صفویه با توجه به فشارهای مالی و بحران های اقتصادی به وجود آمده، دو شاه آخر صفوی به فروش مناصب دولتی و مالیات کشاورزی اقدام کردند.

فروش مناصب در اواخر دوره صفوی، به علت فشارها و بحران های مالی این دوره، شدت بیشتری پیدا کرد و با از میان رفتن اوضاع خوبی که شاه عباس برقرار کرده بود و چیره شدن در همه شئون کشور، ضابطه کاردانی جای خود را به فساد همه جانبه داد. ژان آتر که در پایان دوره ی نادری در ایران به سر می‌برد، بر آن است که ضابطه کاردانی در زمان فرمانروایی شاه سلطان حسین،

جای خود را به خرید و فروش مناصب داد. ژان اتر می‌نویسد: «نیل به حکومت ولایات و احراز مقام‌های مملکتی منوط به کاردانی و لیاقت نبود، بلکه به مزایده به فروش می‌رسید.» (اتر، ۱۳۶۳: ۹۶). همچنین در این زمینه کروسینسکی می‌نویسد در دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین «مناصب دولتی به جای آنکه به شایستگان سپرده شود به کسانی واگذار می‌شد که پول بیشتری می‌دادند.» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۳). جان فوران در کتاب «مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران» در مبحث «سقوط دراز مدت دولت صفویه» به منظور تبیین سقوط دولت صفویه، به بحران‌های همزمان و به هم مرتبط اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی توجه می‌کند. او در هنگام تبیین بحران اقتصادی به مسائل متعددی اشاره می‌کند که فروش مناصب دولتی از جمله آن‌ها به شمار می‌رود. (فوران، ۱۳۸۵: ۱۲۱-۱۲۰).

نتیجه‌گیری

براساس گزارش‌های اروپائیان و با تکیه بر نظریه کاتوزیان می‌توان چنین نتیجه گرفت که نظام سیاسی صفویان سرشتی استبدادی داشت. استبداد حکومت صفوی مبتنی بر قدرت دیوانی و نظامی شدیدی بود که همواره بر ساختار اجتماعی مسلط بوده و مهم‌ترین ویژگی‌های آن در سطح جامعه، انحصار مالکیت زمین برای حکومت و فقدان حق مالکیت خصوصی برای اشخاص و طبقات و ایالات و طوایف بود. در دوره صفویه، حکومت، خود، مالک مستقیم زمین محسوب می‌شد به طوری که هر وقت اراده می‌کرد زمین را، در بین اقشار و افراد وابسته به خود توزیع و هرگاه می‌خواست این امتیاز را سلب می‌کرد: انحصار حق مالکیت پادشاهان صفوی بر زمین، منجر به آن شد که طبقات اجتماعی در وضعیتی ناپایدار باقی مانده و همواره وابسته به حکومت باشند. در دوره صفویه، طبقات مستقل و اشرافیت پایدار هرگز به وجود نیامد. فقدان طبقات و نهادهای مستقل، باعث شد حکومت در فوق جامعه قرار بگیرد به این ترتیب نظام سیاسی صفویه خارج از خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت. این شرایط باعث شد که حاکمیت صفوی به طور کلی، پایبند به قانون نباشد و قانون در این ساختار سیاسی چیزی نبود جز رای و اراده پادشاه. مجموع این ویژگی‌های حکومت صفوی، باعث ایجاد تحرک طبقاتی شدیدی در جامعه شده بود به طوری که

دگرگونی منزلت اجتماعی افراد در سفرنامه‌های اروپائیان، به طور فراوان گزارش شده است. همچنین بخاطر سرشت استبدادی حکومت صفویه، در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تداوم استمرار وجود نداشت زیرا همه چیز بستگی به شخصیت فرمانروایان این سلسله داشت. علاوه بر موارد فوق، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که شیوه خودکامانه حکومت صفوی، باعث به وجود آمدن بحران‌هایی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی شده بود. در حوزه سیاست، رابطه‌ها و مسئولیت‌ها سرشتی شخصی پیدا کرد و و بحران مشروعیت و مسأله جانشینی در تمام این دوره، وجود داشت که باعث هرج و مرج در ساختار سیاسی می‌شد. در حوزه فعالیت‌های اقتصادی، سرشت استبدادی حاکمیت باعث می‌شد پادشاهان مناصب و مقامات دولتی را به افراد متقاضی بفروشند، این خود باعث فساد گسترده در ساختار سیاسی و اجتماعی می‌شد. همچنین فقدان عقلانیت اقتصادی، موجب می‌شد که کارگزاران اقتصادی، کارآمدی لازم را نداشته باشند.

منابع و ماخذ

۱. استودارت، سردنیس‌راس (۱۳۳۹)، **سفرنامه استودارت**، ترجمه احمد توکلی، ج ۷، مجله‌ی فرهنگ ایران زمین.
۲. اوتر، ژان (۱۳۶۳)، **سفرنامه**، ترجمه علی اقبالی، تهران: انتشارات جاویدان.
۳. اولتاریوس، آدام (۱۳۸۵)، **سفرنامه**، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار نو.
۴. آصف، محمد هاشم (رستم الحکما) (۱۳۴۸)، **رستم التواریخ**، به اهتمام صمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
۵. تاورنیه، ژان بابتیست (۱۳۸۹)، **سفرنامه**، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.
۶. تکتاندرفن دریابل، ژرژ (۱۳۵۱)، **ایتیریسیگوم**، ترجمه محمود تفضلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۷. جمللی کارری، جووانی فرانچسکو (۱۳۸۳)، **سفرنامه‌ی کارری**، مترجمان: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.
۸. دالساندری، وینچنتو (۱۳۴۹)، **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه‌ی منوچهر امینی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۹. دروویل، گاسپار (۱۳۶۵)، **سفر در ایران**، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، بی‌جا: بی‌نا.
۱۰. دلاو هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، **دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران**، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۱. اله، پیتر (۱۳۸۴)، **سفرنامه پیتر و دلاواله**، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۲. دلاواله، پیتر (۱۳۹۱)، **سفرنامه**، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۴)، **تاریخ ایران دوره صفویان**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
۱۴. رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵)، **ایران در راه عصر جدید**، ترجمه آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. سانسون، مارتین (۱۳۴۶)، **سفرنامه**، ترجمه تفضلی، تهران: بی‌تا.
۱۶. سایکس، سرپرسی (۱۳۷۰)، **تاریخ ایران**، ترجمه‌ی سید محمد فخر داعی گیلانی، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب.
۱۷. سیوری، راجر (۱۳۸۰)، **در باب صفویان**، ترجمه رمضان علی روح‌الهی، تهران: مرکز.
۱۸. سیوری، راجر (۱۳۸۶)، **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
۱۹. شاردن، ژان (۱۳۴۹-۵۰)، **سیاحتنامه**، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

۲۰. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۹)، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
۲۱. فلور، ویلم (۱۳۸۸)، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
۲۲. فوران، جان (۱۳۸۵)، *تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۲۳. قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۰)، *استبداد در ایران*، تهران: کتاب آبه.
۲۴. (۱۳۹۱)، *تأملی بر عقب ماندگی ما*، تهران: نشر دات.
۲۵. کاتف، فدت آفاناس یوویچ (۲۵۳۶)، *سفرنامه کاتف*، ترجمه و تصحیح محمد صادق همایونفر، تهران: انتشارات کتابخانه ملی.
۲۶. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۲۷. کرزن، جرج.ن (۱۳۴۷)، *ایران و قضیه‌ی ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی فرهنگی.
۲۸. کروسینسکی، تادوز یودا (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.
۲۹. کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه کیکائوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۳۰. کندی ادی، سموئیل (۱۳۸۱)، *آیین شهریاری در شرق*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۱. لمتون، آن کاترین سواين فورد (۱۳۸۵)، **سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
۳۲. (۱۳۸۶)، **تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
۳۳. (۱۳۹۳)، **مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۴. ماهروی‌ان، هوشنگ (۱۳۸۱)، **تبارشناسی استبداد ایرانی ما**، تهران: نشر بازتاب نگار.
۳۵. مومنی، محسن و علی اکبر کجیاف (۱۳۹۰)، "تأثیر ناهشیار جمعی در استبداد حکومت صفویه از دیدگاه **شاردن**"، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان - شماره ۱۰.
۳۶. مونتسکیو (۱۳۶۲)، **روح القوانين**، ترجمه‌ی علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.
۳۷. نوایی، عبدالحسین و غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۶)، **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه**، تهران: سمت.
۳۸. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۹)، **دولت جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)**، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز.
۳۹. (۱۳۹۰)، **تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران)**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۴۰. (۱۳۹۱)، **استبداد، دموکراسی و نهضت ملی**، تهران: نشر مرکز.
۴۱. (۱۳۷۲)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.